

## سرمایه خرد

بعضی ها هر ثروتی را «سرمایه» به حساب می آورند، مگر «عقل» را، و هر دارایی را «ثروت» می شمرند، مگر «خرد» را. از این رو، با این دارایی عظیم، «سرمایه گذاری» نمی کنند و به کمک آن به رشد و کمال نمی رسند و چون پرسیده می شود چقدر سرمایه داری؟ در پاسخ به موجودی حساب بانکی یا ماشین و خانه و ملک و سهام و سپرده ها اشاره می کنند و غافل از آنند که عقل، برترین سرمایه است و سوددهی و ثمربخشی هر سرمایه دیگر، وابسته به استفاده صحیح از این «سرمایه برتر» است.

امام علی علیه السلام در اشاره به سود آور بودن سرمایه خرد، می فرماید:

«لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ»<sup>۱</sup>.

هیچ مال و ثروتی سودآورتر از عقل نیست.

حضرت امیر، هم عقل را یک سرمایه مهم به حساب آورده و هم آنان را سودآورترین مال شمرده است. در سخنی دیگر، عقل را در مقابل حماقت قرار داده و سرشارترین ثروتمندی را عقل و بزرگ ترین فقر و تنگدستی را حمق دانسته است و می فرماید:

«إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ وَأكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ»<sup>۲</sup>.

برترین بی نیازی ها عقل است و بزرگ ترین بی نوایی ها حماقت است. و در جای دیگر فرموده است:

«لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ»<sup>۳</sup>.

هیچ بی نیازی و ثروتی همانند خرد نیست و هیچ فقری مثل جهاد نیست.

با این حساب، جاهلان و سفیهان و بی خردان، تهیدست ترین موجوداتند، هرچند از نظر مالی، میلیاردی باشند و اگر سرمایه عقل نباشد، سرمایه های دیگر به ضرر انسان تمام می شود و به جای تعالی، انحطاط و سقوط می آورد و به جای بال پرواز، وبال گردن می شود و چه زیباست سخن خواجه عبدالله انصاری:

«الهی... هر که را عقل دادی، پس چه ندادی؟ و هر که را عقل ندادی، پس چه دادی؟»

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

این سرمایه، گاهی در دسترس و آشکار است و گاهی در اعماق وجود انسان به صورت گنجی پنهان و ناشناخته است که باید استخراج و برانگیخته شود و موانع کارآمدی آن برطرف گردد و گرد و غباری که از ناحیه نفس و هوس بر روی آن نشسته، پاک شود تا روشن و شفاف به نور افشانی و هدایتگری پردازد.

یکی از کارهای مهم پیامبران، هم توجه دادن به این نعمت و هم بیرون آوردن آن از زیر لایه های غفلت و شهوت و جهالت و عصیت است. امام علی علیه السلام در اشاره به این رسالت خردانگیزی و برانگیختن «عقل مدفون» می فرماید:

«بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ ... يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>۱</sup>.

خداوند، فرستادگان خود را به سوی مردم فرستاد و انبیای خود را پی در پی مبعوث ساخت، تا از مردم بخواهند میثاق فطرت را ادا کنند و مردم را به یاد نعمت های فراموش شده خدا بیندازند و عقل های مدفون آنان را برانگیزند.

اگر این گنج پنهان بازشناسی و باز کاوی نشود، صاحبان این سرمایه عظیم، گرسنه سر بر گنج می نهند و از دستاوردهای آن بی بهره می مانند. کار انبیا، نوعی شخم زنی در سرزمین وجود مردم است تا خردهای مدفون را بیرون آورند و شکوفا سازند و تبعیت از انبیا، انسان را در این «زراعت وجودی» و «کشف گنجینه های نهان» موفق می سازد.

آیا این همه خسارت های مادی و معنوی بشر، به خاطر نداشتن عقل است یا به کار نبستن آن؟

کاش جوامع بشری، به رسولان الهی به عنوان کارشناسان استخراج این گنج نگاه می کردند و پیام آسمانی را از زبان این سفیران هدایت می شنیدند.

### کارکردهای خرد

اگر از عقل، به عنوان چراغ و نور یاد شده، با عنوان شمشیر قاطع و مشاور امین و یادآور بزرگ هم یاد شده است و این تعبیر، کارکردهای گوناگون و مؤثر خرد را می رساند.

جدال عقل و نفس در میدان درون انسان، بسیار دیرین و در عین حال جدی است و انسان، موجودی ترکیب یافته از عقل و شهوت است و هر کدام از عقل و نفس هم برای خود لشکریانی فعال دارند.

امام علی علیه السلام عقل را تیغ برآن می داند و دستور می دهد که با شمشیر خود، رگ هوی و هوس خود را بزن و با آن بستیز تا میدان دار وجود نشود:

«الْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ ... قَاتِلٌ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ...»<sup>۲</sup>

عقل، شمشیری برآن است... با عقل خود به جنگ هوای نفس خویش برو.

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

برای اینکه شهوت بر تو غالب نشود، باید عقل را فعال نگه داری و برای آنکه خرد، زنده و اثر گذار شود، باید نفس را بمیرانی و به آن کمتر مجال و میدان دهی تا عقل را ضعیف و از صحنه خارج نکند. این دو در برابر هم قرار دارند و هر چه هوای نفس بیشتر کنترل شود، عقل حیات و نشاط می یابد. امیرمؤمنان، در وصف سالکان راه خدا می فرماید:

« قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ »<sup>۱</sup>.

خرد خویش را زنده داشته و نفس خود را میرانده است.

این حقیقت را در خطبه متقین نیز به عنوان یکی از ویژگی های اهل تقوا به این صورت بیان فرموده است: «مَيْتَةٌ شَهْوَتُهُ»<sup>۲</sup>، شهوتش مرده است. این به معنای غلبه و حاکمیت بُعد عقلانی انسان متقی بر بعد حیوانی و شهوانی اوست و اگر با تیغ عقل، اثردهای هفت سر «نفس اماره» را از پای درنیارود، با یگه تازی های خود، خرد را از میدان به در می کند.

ویژگی و کار دیگر عقل، نصیحت و خیرخواهی است، اگر انسان صادقانه و رو راست سراغ عقل برود و در کارها از آن نظرخواهی کند، عقل او را گمراه نمی کند و فریب نمی دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام، از خرد به عنوان «ناصر امین» یاد می کند و می فرماید:

« لَا يَغْشُ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ »<sup>۳</sup>.

عقل، هرگز به کسی که از آن نصیحت بخواهد، دروغ نمی گوید و او را فریب نمی دهد.

این ناصر امین، حقایق و راه درست را در حدّ توان، بی غلّ و غش نشان می دهد و می توان به آن اعتماد کرد. کسانی که از رهنمود عقل، روی برتابند، دچار حسرت و پشیمانی می شوند. در قرآن آمده است که در قیامت، دوزخیان با ندامت و حسرت می گویند: اگر ما شنوای حرف پیامبران بودیم یا عقل خود را به کار می انداختیم، از اصحاب جهنم نبودیم.<sup>۴</sup>

پس کارکرد دیگر عقل، داشتن نقش آینه زلال در نشان دادن خوبی ها و حقیقت هاست، به شرط اینکه این آینه را نشکنیم، یا غبار روی آن ننشیند یا در اسارت هوای نفس در نیاید.

کارکرد دیگر خرد، ایفای نقش راهنما و مرشد است.

خداوند، راه خوب و بد و رشد و گمراهی را روشن ساخته است، هم از زبان وحی و پیامبران و شرایع آسمانی، هم به وسیله عقل. اساس دین، جبر بردار نیست و اگر قرآن می فرماید: «در دین اکراه و اجبار نیست»، نقش انتخاب را گوشزد می کند

<sup>۱</sup> . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰.

<sup>۲</sup> . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

<sup>۳</sup> . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۱.

<sup>۴</sup> . ملک، آیه ۱۰.

و اگر انسان به صورت طبیعی بخواهد انتخاب کند، نشانه ای را که عقل ترسیم می کند به سوی هدایت و دین خداست. کلام آن حضرت چنین است:

«كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ»<sup>۱</sup>.

در خرد تو همین برای تو کافی است که راه های گمراهی و راه هدایت تو را برای تو واضح و روشن ساخته است. حداقل کار خرد آن است که انسان را سرگشته و حیران رها نمی کند، بلکه حق را به او نشان می دهد. این دیگر خود اوست که شنوای راهنمایی عقل باشد، یا پذیرای وسوسه های نفس. به قول نظامی گنجوی:

جان چراغ است و عقل، روغن او      عقل جان است و جان ما تن او  
عقل با جان عطیه احدی است      جان با عقل، زنده ابدی است<sup>۲</sup>

«یادآوری»، کارکرد دیگر خرد است، ذکر، همواره دل را صفا می بخشد و عقل را مستعد درک و دریافت الهامات الهی و هدایت های ویژه می سازد. این جلای دل و صفای باطن که در سایه ذکر پدید می آید، از دستاوردهای عقل فعال است. امیرالمؤمنان از این نکته با عنوان «نجوای خدا در خرد بندگان صالح» یاد می کند و در خطبه ای که پیرامون آثار ذکر بیان فرموده است، از آن بندگان ویژه که همواره در روی زمین پیدا می شوند چنین ستایش می کند:

«عِبَادٌ نَجَّاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ...»<sup>۳</sup>.

بندگان آنی که خداوند در اندیشه هایشان با آنان نجوا کرده و در خردهایشان با آنان سخن گفته است و نتیجه آن، ره یافتن به نور بیداری در چشم ها، گوش ها و دل هاست و یاد کردن روزهای خدا و ترس از مقام پروردگار. براساس آنچه از سخنان حضرت یاد شد، خرد انسان در صورتی که در قید و بند هوای نفس اسیر نباشد و بتواند آزادانه ایفای نقش کند، هم «تیغ برآن» در مصاف با نفس اماره است، هم «مشاور امین» برای راهجویان است، هم «آینه حق نما» است، هم «یادآور» و زداینده غفلت است، هم «نور الهی» در باطن انسان هاست و هم «معلم باطنی» است که راه درست و نادرست را می نمایاند، به شرط آنکه خاضعانه در محضر آن زانوی ادب بزینم و گوش به ارشادها و هدایت هایش بگشاییم که «اندر جهان»، به از خرد، آموزگار نیست.»

### محدویت شناخت عقل

با آنکه خرد، چراغ هدایتگر انسان به نیک و بد و بایدها و نبایدها و ابزار ادراک و معرفت است، ولی عرصه هایی هم وجود دارد که عقل را یارای پرزدن در آن قلمروها نیست.

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۱.

<sup>۲</sup>. هفت پیکر، نظامی، ص ۵۳.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

یکی از این عرصه ها، ادراک ذات پروردگار و احاطه علمی و معرفتی به خداوند است. عقل، آفریده خداوند است و محدود. خدا، نامحدود و برتر از گمان و وهم و درک ماست. نمی توان از عقل مخلوق و محدود، انتظار احاطه به خالق نامحدود داشت. در این قلمرو، بال و پر مرغ خرد می ریزد و به قول سنایی: «عقل کانجا رسید، سربنهاد».

امیرمؤمنان بارها از این نکته در نهج البلاغه سخن گفته و به ناتوانی خرد از شناخت ذات و صفات پروردگار اشاره فرموده است.

در جایی می فرماید:

«لَا تُقَدِّرُ عَظْمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»<sup>۱</sup>.

عظمت خدای سبحان را با اندازه عقل خودت اندازه نگیر که از هلاک شدگان خواهی بود.

این سخن را در پاسخ کسی فرمود که از حضرت خواست خدا را آن گونه توصیف کند که گویا با چشم، او را می بیند. امام در پاسخ به راسخان در علم اشاره فرمود که به غیب پنهان از فهم و دانش خود اعتراف دارند. و در آنچه مکلف به غور و تفکر درباره آن نیستند، نمی اندیشند و خداوند هم از این مقوله است، چون که ادراک او خارج از ظرفیت اندیشه بشری است.

در سخنی دیگر می فرماید:

«لَمْ يُطَّلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ»<sup>۲</sup>.

خداوند، خردها را در این قدرت نبخشیده که به تعیین حد و صفت پروردگار برسند.

و در همان خطبه پیشین (که خطبه اشباح معروف است) می فرماید:

«إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَنَاهَ فِي الْعُقُولِ...»<sup>۳</sup>.

همانا تو آن خداوندی که هرگز در خردها به نهایت نمی رسی (و عقل ها به گنه ذات و صفات تو دست نمی یابند).

در جای دیگر، خداوند را می ستاید که وصف ها، از عمق شناخت او فرو مانده و عظمت او، عقل ها را از درک او باز داشته است و خردها راهی برای رسیدن به نهایت ملکوت او ندارند.<sup>۴</sup> نیز می فرماید:

خدایا، آنان که از تو روی برتافته اند، دروغ گفته اند و تو را همان بت های خویش پنداشته اند و اوصاف مخلوقات دیگر را به تو نسبت داده اند و با عقل های خودشان تو را مثل آفریده های دیگر دانسته اند و برایت جزء و قسمت پنداشته اند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (بند ۱۲).

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (بند ۲۴).

<sup>۴</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

آن حضرت، سخنان دیگری نیز دارد که هر کدام به نحوی ناتوانی عقل را در عرصه ادراک خدا و احاطه به اوصاف او بیان می‌کند.<sup>۲</sup> عقل همچون کسی است که نگهبان یک گنج یا مراقب یک خانه است و بیرون در، نگهبانی می‌دهد و راهی به دورن ندارد و به تعبیر زیبای سنایی غزنوی:

عقل، چون حلقه از برون در است      از صفات خدای بی خبر است

آنچه در قلمرو خرد آدمی قرار می‌گیرد، انتقال از «نشانه» ها به خداست، چون جهان هستی سرتاسر آیه و علامت و نشانه است و از رهگذر تجلی خدا بر همین نشانه‌هاست که خرد انسان فروغ معرفت می‌یابد.

یار بی پرده از در و دیوار      در تجلی است یا اولی الابصار

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های رسای خویش در خداشناسی به این نکته اشاره می‌فرماید:

«بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ»<sup>۳</sup>.

بلکه خداوند، با نشانه‌هایی که گویای تدبیر استوار اوست و آنها را به ما نشان داده است، بر عقل‌های ما آشکار شده است. و در کلام دیگری ضمن برشمردن نمونه‌هایی از قدرت‌نمایی پروردگار و آفرینش ادوات مختلف و اشیای گوناگون، عقل را در سایه این آفریده‌ها «تجلیگاه خدا» معرفی می‌کند.<sup>۴</sup> کاربرد عقل در آن است که از این نشانه‌ها به وجود با عظمت خالق هستی پی ببرد و با چشم دل، او را در همه جا و همه چیز، جلوه‌گر بیند.

این همه نقش عجب بر در دیوار وجود      هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار<sup>۵</sup>

غیر از پروردگار هستی که فراتر از فکر و وهم و وصف ماست، پدیده‌های شگفت‌انگیز دیگری نیز که همه مخلوق‌هایند، از قلمرو ادراک عقل بیرون هستند و این نه به خاطر نقصان عقل است، بلکه به جهت عظمت هستی و هستی‌آفرین است.

یکی از این نمونه‌ها پدیده شگفت «مرگ» است. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای که پس از تلاوت «الْهِیْکُمُ التَّکَاثُرُ» ایراد کرد، ضمن پرده برداشتن از عوالم غیب و شگفتی‌های آن دنیا و حالات گوناگون انسان و اینکه چگونه مرگ، گریبان او را می‌گیرد و دیگران را به داغ وی مبتلا ساخته، به سوگش می‌نشانند و تشریح چگونگی مرگ و جدا شدن روح از بدن، می‌فرماید:

«إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرِقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا»<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (بند ۲۳).

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۹۱، (بند ۱۴).

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

<sup>۴</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

<sup>۵</sup>. سعدی.

<sup>۶</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

مرگ را، سكرات و شدایدی است بسیار دردناك تر از آنكه به خوبی توصیف شود یا عقل های مردم دنیا به آن دست یابد.

در جایی دیگر كه از شگفتی های خلقت «طاووس» سخن می گوید و هنرنمایی بدیع قلم صنع پروردگار را در این مرغ هزار رنگ و هزار جلوه ترسیم می كند، به تسبیح و تنزیه خداوند پرداخته، می فرماید:

از درك كمتربین جزء این مرغ زیبا، وهم بشری ناتوان و زبان او گنگ است. منزّه است پروردگاری كه خردها را ناتوان ساخته كه از عهده توصیف آفریده ای كه خداوند، او را در چشم انداز دیده ها قرار داده است، برآیند.<sup>۱</sup>

آفریده شگفت دیگر كه مظهر قدرت نمایی خداست، «پشه» است. امام علی علیه السلام در يك خطبه توحیدی دیگر كه در آن بدایع خلقت و قدرت بی نهایت آفریدگار سخن می گوید و از توانایی او بر بازآفرینی موجودات برای قیامت یاد می كند، می فرماید:

اگر همه موجودات، همه حیوانات، همه انسان ها، همه هوشمنان یا كند ذهنان گرد آیند تا يك «پشه» بیافرینند، نه قدرت آفریدن آن را دارند، نه بر کیفیت خلقت آن راه خواهند برد و همه عقل ها در شناخت آن حیران و سرگردان خواهند شد...<sup>۲</sup>

وقتی خرد، از درك شگفتی و عظمت موضوعات و مخلوقاتش چون مرگ، طاووس، پشه و... در می ماند، چه انتظار است كه بتواند در حریم كبریایی آفریدگار بال و پر بزند و به ادراك خداوند دست یابد؟! اما می توان با خردورزی و به كار گرفتن عقل، با اوصاف خدا و عجایب خلقت و آیات الهی آشنا شد و از این رهگذر، توفیق عبودیت یافت. این همان راهی است كه قرآن می آموزد، یعنی رسیدن از «آیه» و «نشانه»، به آفریدگار آیات.

### نمادها و نمودهای خردمندی

خرد، گوهری است كه هر كس ادعای داشتنش را دارد و هیچ كس نمی پسندد كه به نداشتن آن متهم یا منسوب شود. این خودش جایگاه والای عقل را می رساند. به قول سعدی:

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد      به خود گمان نبرد هیچ كس كه نادانم

ولی، راستی نشانه ها و نمادهای عقل چیست؟ با چه علایمی می توان «عقل» را شناخت؟ خردمندی يك انسان را با چه نمودها و نشانه هایی می توان فهمید؟

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵ (بند ۲۶).

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶ (بند ۲۸).

امام علی علیه السلام در این باره، سخنان حکمیانه و بلندی دارد که می تواند برای ما معیار باشد. از این رو نمادها و نموده‌های عقل و خردورزی در رفتار یک انسان را براساس رهنمودهای آن حضرت بررسی می کنیم:

#### ۱. حفظ زبان

کم حرفی، پرهیز از بیهوده گویی و سخنان بی فکر و تأمل، از نشانه های خردمندی است. بنابراین، عاقل کسی است که از پرحرفی بپرهیزد، یاوه و بیهوده نگوید و قبل از سخن، بیندیشد. برخی از کلمات آن امام درباره حفظ زبان از این قرار است:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»<sup>۱</sup>

زبان خردمند، پشت قلب اوست و قلب نابخرد، پشت زبان او.

مفهوم این کلام آن است که عاقل، ابتدا می اندیشد، سپس سخن می گوید. اما احمق، اول حرف می زند، سپس می اندیشد. خردمند با تأمل حرف می زند. اما نابخرد، سخنان بی فکر دارد.

مزن بی تأمل به گفتار، دم نکوگو، اگر دیر گویی چه غم؟<sup>۲</sup>

همین مضمون به شکل دیگری در کلمات آن حضرت آمده است:

«قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ»<sup>۳</sup>

قلب احمق در دهان اوست، اما زبان خردمند در قلب او.

اول اندیشه و آنگهی گفتار.

و چه زیبا سعدی همین مضمون را بیان کرده است که:

«اندیشه کردن که چه گویم، به از پشیمانی خوردن که چرا نگفتم»<sup>۴</sup>

اقتضای عقل و خردمندی، کم حرفی و پرهیز از سخنان بیهوده است. عاقل قدرت سکوت و گزیده گویی دارد، سکوتش هم زمینه تفکر است.

کلام حضرت علی علیه السلام در این مورد چنین است:

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ»<sup>۵</sup>

هرگاه عقل به کمال رسد، سخن کاسته می شود. (پرگویی، بیهوده گوی باشد!)

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، حکمت ۴۰.

<sup>۲</sup> سعدی.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه، حکمت ۴۱.

<sup>۴</sup> گلستان سعدی، باب هشتم.

<sup>۵</sup> نهج البلاغه، حکمت ۷۱.



از توصیه های سالکان و عارفان، به رهروان راه معنی و تهذیب نفس، حفظ زبان و پرهیز از حرف های بیهوده است. حضرت امیر علیه السلام نیز همین توصیه را دارد و می فرماید:

«لِيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جُمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ...»<sup>۱</sup>

هر کس زبان خویش را نگه دارد، چرا که این زبان، صاحبش را بر زمین می زند، به خدا سوگند، هیچ بنده پرهیزکاری را نمی بینم که تقوای او برایش مفید باشد، مگر آنکه زبانش را نگه دارد. زبان مؤمن پشت قلب اوست و قلب منافق پشت زبان او. مؤمن هر گاه بخواهد سخنی بگوید پیش خود درباره آن می اندیشد، اگر نیکو بود می گوید و اگر بد بود، نمی گوید. ولی منافق هر چه بر زبانش آید می گوید و نمی داند چه به سود اوست و چه به زیان او.

خردمند، خامش بود چون صدف اگر خود درونش پر از گوهر است<sup>۲</sup>

## ۲. رازداری

رازداری، چه راز خود باشد چه راز دیگران، شعبه ای از همان «حفظ زبان» است که اشاره شد. این نیز از نشانه های عقل و عاقل است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ»<sup>۳</sup>

سینه خردمند، صندوق راز اوست.

خردمند می داند که راز، وقتی از زبان بیرون آید، پخش می شود و اگر خودش نتواند حافظ اسرار خود باشد، از دیگران چه انتظاری است؟ بهترین رازدار انسان خود اوست.<sup>۴</sup> در جای دیگر حضرت می فرماید:

سخن در قید و بند توست، تا وقتی که آن را نگفته باشی. همین که سخن را بر زبان آوردی، تویی که اسیر آن می شوی. پس زیانت را نگه دار، همان گونه که از طلا و نقره ات حفاظت می کنی.<sup>۵</sup>

بنابراین کسی که کنترلی بر زبانش ندارد و راز خود را پیش همه می گوید، خردمند نیست.

## ۳. تجربه اندوزی

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۶.

<sup>۲</sup>. دیوان ابن یمن، ص ۳۳۵.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۶.

<sup>۴</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱.

<sup>۵</sup>. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

تجربه را برتر از علم می دانند، چون حاصل عمری زیستن و سرد و گرم روزگار را چشیدن و فراز و فرودهای زندگی را دیدن است. عاقل، می کوشد از تجارب دیگران بهره گیرد، خودش هم تجربه اندوزد و تجربه ها را حفظ کند، چون سرمایه ای است که بسیار می تواند کارآمد باشد و انسان را از غفلت دور دارد.

امام علی علیه السلام درباره پیوند خرد و تجربه می فرماید:

«الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ»<sup>۱</sup>

خردمندی، حفظ تجربه هاست و بهترین تجربه تو آن است که تو را پند دهد.

اشتباهات مکرر انسان به خاطر درس نگرفتن از تجربه های زندگی خود و دیگران است و خردمند می کوشد تا درس های گرانبهای نهفته در تجارب را به کار گیرد (درباره پندپذیری به عنوان نمادی از عقل، نکته ای خواهد آمد).

۴. برنامه ریزی و تدبیر

خردمندان برای جلوگیری از هدر رفتن عمر و امکانات و رسیدن به اهداف مورد نظر، آینده نگرند و با تدبیر و برنامه ریزی، مانع تباهی عمر و استعداد و زمینه های موجود می شوند. کلام حضرت امیر علیه السلام درباره این موضوع، بسیار کوتاه و رساست:

«لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ»<sup>۲</sup>

هیچ عقل و خردی همچون تدبیر نیست.

پس می توان نماد بارز عقل را، دور اندیشی و عاقبت نگری و نگاه به افق های وسیع تر و دورتر دانست. با تدبیر، هم انسان از تحیر و تردید نجات می یابد، هم مجالی برای ظهور و حضور هوس در برنامه ها و کارها پیدا نمی شود، چون عقل در سایه تدبیر، هم درست تشخیص می دهد و هم درست تصمیم می گیرد. مشورت نیز نوعی تدبیر و بهره مندی از عقل و خرد دیگران است که ویژگی دیگر عاقلان به شمار می رود. داشتن برنامه ای حساب شده برای مسافرت نیز بخشی از همین دبیر است. امام علی علیه السلام می فرماید:

برای عاقل سزاوار نیست که (از خانه و شهر خود) بیرون رود، مگر برای یکی از سه کار: تلاش برای تأمین زندگی، گامی در راه سعادت آخرت، لذت غیر حرام.<sup>۳</sup>

این نوعی پرهیز از افراط و تفریط و تأمین نیازهای طبیعی و مدیریت شایسته زندگی و عمر و تقسیم مناسب اوقات است و تعادل نیز نشانه خرد است.

<sup>۱</sup>. همان، نامه ۳۱ (بند ۹۵).

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰.

## ۵. پرهیز از دنیازدگی

دنیا خود به خود چیز بدی نیست. آنچه زشت است، دلبستگی و وابستگی به دنیاست که انسان را از آخرت و کمالات معنوی و تأمین سعادت اخروی باز می‌دارد. بی‌شک، دنیا مرحله‌ای گذرا و فانی است و برای هیچ کس نمی‌ماند و به هیچ کس هم وفا نمی‌کند. این ماهیت اصلی دنیاست.

عاقل، دنیا را خوب می‌شناسد و فریب زرق و برق و جلوه و چرب و شیرین آن را نمی‌خورد. تمثیل زیبایی که در کلام حضرت علی علیه السلام درباره دنیاست، خواندنی است. می‌فرماید:

«مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهًا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»<sup>۱</sup>

مثل دنیا، همچون مار است. لمس کردن آن نرم است، اما زهر کشنده در درون آن است. نادان فریب خورده به سوی آن جذب می‌شود، اما عاقل خردمند، از آن حذر می‌کند.

«خرد چیست؟ از فکر دنیا گذشتن»

دنیازدگان مغرور، خرد خویش را به کار نمی‌گیرند تا ناپایداری دنیا را ببینند و به آن دل نبندند. اما اهل خرد، وابسته به این سرای فانی نمی‌شوند و تکیه بر آن نمی‌کنند.

چو باد است این حیات سست بنیاد  
خردمندی نباشد تکیه بر باد<sup>۲</sup>

## ۶. پند پذیری

عاقل، موعظه پذیر است و دلش را برای قبول پند می‌گشاید، چرا که ثمره آن را در زندگی می‌بیند.

چهارپایان و حیواناتند که از سخنان حکمت آمیز، متأثر نمی‌شوند. انسان‌های پندگریز، در این جهت مثل حیواناتند. امام درباره آنان چنین سخن می‌فرماید:

از کسانی مباش که موعظه سودشان نمی‌بخشد... خردمند، با ادب پند می‌پذیرد، اما چهارپایان جز با زدن ادب نمی‌شوند.<sup>۳</sup>

نگویند از سر بازیچه حرفی  
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش<sup>۴</sup>

## ۷. مهرورزی

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹.

<sup>۲</sup>. امیرخسرو دهلوی، شیرین و خسرو، ص ۳۵۳.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، نامه ۳۱ (پند ۱۰۹).

<sup>۴</sup>. سعدی

انسان چون موجودی اجتماعی است، نیاز به همبستگی و تعاون دارد. مهرورزی و مودت با دیگران، دل ها را جذب می کند و انسان را از محبت و یاری آنان برخوردار می سازد. عاقلان همواره با محبت، شعاعی از جاذبه پیرامون خود پدید می آورند و از دوستی دیگران نیز بهره مند می شود.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«التَّوَدُّ نِصْفُ الْعَقْلِ»<sup>۱</sup>.

مهرورزی (با دیگران) نیمی از خرد است.

نیکی و احترام به دیگران و خویشاوندان، مایه تقویت جنبه های اجتماعی زندگی انسان است و ثمره آن به خود فرد برمی گردد که چنین رفتاری دارد. خردمندان با کاشتن بذر محبت، ثمره مودت و یاری و همدلی می چینند. حضرت در توصیه به اکرام خویشاوندان می فرماید:

عشیره و بستگان را احترام و اکرام کن، چرا که آنان همچون بال تو هستند که با آن پرواز می کنی و ریشه تو هستند که به آن باز می گردی و دست و بازوی تو هستند که با آن حمله می کنی.<sup>۲</sup>

عاقل با مودت و مهرورزی، باید از این بال و پر و از این دست و بازوی مددکار مواظبت کند که از بهترین سرمایه هاست. در سخنی دیگر نیز توصیه می فرماید که اگر در بستگانتان نیازمندی دیدید به او رسیدگی کنید، چرا که اگر کسی دست مدد و یاری خود را از خویشاوندان باز بدارد، در واقع، دست های یاری گر بسیاری را از خود دور ساخته و خویش را از مددسانی آنان محروم کرده است.<sup>۳</sup>

سازگاری و مدارا و تحمل نیز جلوه ای از همین تودد است و شاخص خردمندی است.

خردمند آن بود کاو در همه کار بسازد گاه با گُل، گاه با خار<sup>۴</sup>

۸. هر چیز به جای خود

در معنای حکمت، این تعبیر به کار رفته که حکمت، هر چیزی و هر کاری را در جای خود و به وقت خود گذاشتن و انجام دادن است و این جلوه دیگری از همان خردمندی به شمار می رود.

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: عاقل را برای ما توصیف کن. فرمود:

«هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ».

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، نامه ۳۱ (بند ۱۲۰).

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۲۳.

<sup>۴</sup>. نظامی گنجوی.

عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود می گذارد.

گفتند: پس جاهل را هم برایمان توصیف کن. فرمود: وصف کردم!<sup>۱</sup>

یعنی جاهل کسی است که چیزها را در جای خود نگذارد. این شاخص، نشان دهنده عاقل و جاهل است. تعبیر شیء (چیز) که در کلام امام است، کلی است و شامل موارد بسیاری می شود. مثلاً سخن خوب را در جای خود گفتن، خردمندی است و در جای خود گفتن، خردمندی است و در جای غیر مناسب، بی خردی است. تواضع بجا، نشانه خرد است و در جای غیر مناسب، بی خردی است. تواضع بجا، نشانه خرد است و تواضع بی جا نشانه جهل. اینکه گفته اند «هرسخن جایی و هر نکته مقامی دارد»، تعبیری روشن از خردورزی در امور است.

## ۹. پیک و پیغام

همان گونه که سخن گفتن، میزان عقل و شعور گوینده را روشن می کند، نوشتن نیز سندی بر عقل و هوش و فهم نویسنده است، چه نامه باشد، چه مقاله و چه کتاب. فرستادن قاصد و پیک و پیغام نیز گواه میزان عقل فرستنده است. از این رو امیران و بزرگان همواره می کوشیده اند تا در دستگاه حکومتی خویش، منشیان و دبیران و قاصدان فهمیده و هوشیاری داشته باشند که مایه آبرو و اعتبار آنان گردند، نه وسیله بی آبرویی و رسوایی.

امام علی علیه السلام، می فرماید:

«رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أْبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ».<sup>۲</sup>

فرستاده تو، ترجمان و گویای خردت و نوشته و نامه تو، رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می گوید. از این رو، باید در نامه ها و نوشته ها دقت کرد و در فرستاده ها و سخنگوها و سفیرها مراقب بود که حساب شده و متناسب باشد، چرا که شعور و عقل هر کس را از این راه محاسبه می کنند. این نقش، امروز در کار منشی ها، مسؤول دفترها، نماینده ها و سخنگوها آشکار می شود و انتخاب شایسته در این موارد، گواه خردمندی مسؤولان و مدیران است.

حتی رأی انتخاباتی هر کس، میزان فهم و درک و شناخت او را نشان می دهد. پس در رأی دادن نیز باید به جای احساس و تعصب، براساس خرد و معرفت انتخاب و اقدام کرد.

آفت ها و آسیب ها

اگر عقل، آینه است، گاهی هم غبار روی آن می نشیند.

اگر هدایتگر است، گاهی هم تحت سلطه نفس قرار می گیرد.

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۵.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۱.

اگر نشان دهندۀ «راه» است، گاهی هم دچار آسیب‌ها و آفت‌هایی می‌شود که آن را از این راهنمایی ناتوان می‌سازد. مثل قطب‌نما، که در شرایط طبیعی «جهت» را نشان می‌دهد، ولی گاهی عواملی سبب می‌شود که عقربه آن نتواند جهت را نشان دهد و درست کار کند.

بحث از آفت‌ها و آسیب‌ها در مورد خرد، از همین قبیل است و هدف، شناختن عواملی است که عقل را از کارکرد صحیح باز می‌دارد و در نیروی تشخیص آن اختلال پدید می‌آورد. این آفت‌ها بسیار است، به چند نمونه که در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است اشاره می‌شود:

#### ۱. آمل و آرزوها

هرچند انسان به امید زنده است، ولی گاهی آرزوهای دور و دراز، او را از درک واقعیات دور می‌کند و به عالم رؤیا فرو می‌برد و در نتیجه، عقل نمی‌تواند مسائل را درست تشخیص دهد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ»<sup>۱</sup>.

بدانید که آرزو، عقل را به اشتباه می‌اندازد.

اگر امام علی علیه السلام در جای دیگر، بزرگ‌ترین نگرانی و ترس را نسبت به مردم دو چیز می‌داند، یکی پیروی از هوای نفس و دیگری آرزوهای دور و دراز، در همین رابطه است، چون هر دو، «هوی» و «آمل» برای خرد انسان زیانبارند.

#### ۲. اسارت هوس‌ها

عقل، بر هوس خویش حاکم است. اما اگر هوی و هوس بر انسان غالب و حاکم شد و زمام اختیار به دست «دل» افتاد، دیگر از عقل کاری ساخته نیست، چون فرماندهی به رقیب عقل سپرده شده است. به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»<sup>۲</sup>.

چه بسا عقل و خردی که زیر دستِ هوسِ حاکم، اسیر شده است.

پس اگر هوس، امیر باشد، خرد اسیر می‌گردد و مگر از اسیر چه کاری ساخته است جز اطاعت و تسلیم بودن؟ به تعبیر منوچهری، شاعر ایرانی:

عقل و دین مأمور گردد چون «هوی» آمر شود

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی شنید «شریح قاضی» خانه‌ای گرانقیمت خریده است، او را احضار کرد و ضمن نصیحت و یادآوری ناپایداری دنیا و اینکه خانه وسیع و مجلل را باید برای آخرت، آن هم با عمل صالح فراهم کرد و نباید دل به دنیا بست و

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

<sup>۲</sup> همان، حکمت ۲۱۱.

وابسته و به جاذبه‌ها و جلوه‌های فریبنده آن گشت، چرا که به زودی در معرض حسابرسی الهی و پاداش و کیفر قیامت قرار خواهد گرفت، در پایان اضافه فرمود:

«شَهْدَ عَلَى ذَٰلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىٰ وَ سَلِمَ مِنَ عِلَاقِ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>.

عقل، بر همه این حقیقت‌ها شاهد و گواه است، اما آن گاه که از اسارت هوس درآید و از وابستگی‌های دنیا سالم باشد. نه تنها این سخن، بلکه همه حکمت‌های ناب علوی و موعظه‌های بزرگان را هنگامی می‌توان دریافت و به جان پذیرفت، که اسیر هوای نفس نباشیم و دنیا چشم و گوش ما را پر نکرده باشد.

### ۳. شهوت و عشق

شهوت به معنای خواسته‌های دل و تمنیات نفس است و تنها به شهوت جنسی خلاصه نمی‌شود. علاقه‌های افراطی به دنیا، مال، زن و فرزند، مقام و ریاست و محبوب و معشوق، سبب می‌شود که عقل نتواند درست کار کند و مصلحت و حقیقت را به کسی که «دل‌باخته» است نشان دهد.

عشق اگر آید، برد هوش و دل دیوانه را

آنچه ما کردیم با خود، هیچ نابینا نکرد

امام علی علیه السلام در خطبه‌ای ضمن نکوهش از دنیا زدگانی که بر سر لاشه دنیا گرد آمده‌اند، می‌فرماید:

«مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْشَىٰ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهْوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»<sup>۲</sup>.

کسی که عاشق چیزی شود، این عشق، چشم او را کور می‌کند و دلش را بیمار می‌سازد. آن گاه با چشمی ناسالم و گوشی ناشنوا نگاه می‌کند و می‌شنود. شهوت‌ها (پرده) عقل او را دریده و خراب کرده و (دوستی) دنیا قلب او را میرانیده است.

آری... این گونه شهوات و تمنیات، چشم و گوش و دل انسان را دستکاری می‌کند و او را از بهره‌گیری از خرد، محروم می‌سازد.

دیوانه دل به عشق سپارد، عبید وار  
عقل به دست دل ندهد اختیار خویش<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، نامه ۳.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

<sup>۳</sup>. کلیات عبید زاکانی، ص ۱۳۴.

هرچند عشق و محبت، ارزشمند و نقش آفرین است، ولی نه در حدی که جلوی دید عقل را بگیرد و از شناخت درست، باز دارد:

«عقل در کوی عشق، نابیناست».

#### ۴. طمع

طمع، آفت دیگری است که جلوی فهم و ادراک و واقع بینی و مصلحت اندیشی و آینده نگری را می گیرد و چشم دل و خرد را کور می کند و از کار می اندازد. از این رو، عقل انسان های آزمند و طمعکار، درست کار نمی کند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»<sup>۱</sup>

بیشترین به خاک افتادن عقل ها، زیر برق طمع هاست.

در چنین عرصه هایی، عقل دیگر کار نمی کند، چون برق طمع آن را از کار می اندازد. تاریخ بشری پر از نمونه هایی است که افرادی به طمع مال و مقام و شهرت و زن و معشوق و ... دست به کارهایی زده اند که هیچ عاقلی چنان نمی کند و بعداً هم پشیمان شده اند. آیا جز طمع حکومت ری، چیزی دیگری «عمر سعد» را واداشت که مسؤولیت ننگین جنگ با امام حسین علیه السلام و کشتن او را به عهده بگیرد؟

پس برای اینکه عقل درست کار کند، باید از طمع و حرص پرهیز داشت، زیرا اگر پای طمع به میان آید، خردها زمین می خورند و زیر دست و پای طمع ها، دست و پا می زنند و کارآیی خود را از دست می دهند: «عاقلاً مکن کاری، کاورد پشیمانی!»<sup>۲</sup>

طمع به مال، خیلی ها را به فکر دزدی می اندازد و عاقبت سر از زندان در می آورند. به قول صائب تبریزی: «عاقلاً به پای خویش به زندان نمی رود»، بلکه طمع است که او را زندانی می کند.

#### ۵. بندگی ابلیس

گاهی خرد انسان توسط ابلیس ربوده می شود.

وقتی این گوهر نفیس از اختیار انسان خارج شد و به سرقت رفت، ارتکاب هر جرم و درافتادن با هر فضیلت و همکاری با هر فاسق و ظالم، عادی می شود.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، حکمت ۲۱۹.

<sup>۲</sup> حافظ.



امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از طولانی‌ترین خطبه‌های خویش که به «خطبه قاصعه» معروف است، به نکوهش تکبر و عصبیت و لجاجت مردم می‌پردازد و آن را خوی ابلیس می‌داند که از آن پیشتاز در عصیان و شرارت به ارث رسیده است و متکبران را رهرو راه شیطان می‌داند و می‌فرماید:

شیطان، آنان را مرکب ضلالت و گمراهی قرار داده و از آنان سپاهی فراهم ساخته است که با همانان بر مردم می‌تازد و سخنگویانی پدید آورده که از زبان آنان حرف می‌زند و این به خاطر آن است که عقل‌های شما را ربوده و در چشم‌های شما وارد شده و در گوش‌هایتان دمیده است...<sup>۱</sup>

کسانی سپاهی لشکر ابلیس و نیروهای دست‌آموز شیطان می‌شوند که عقلشان ربوده شده باشد و مورد دستبرد ابلیس قرار گرفته باشند.

#### ۶. مزاح و شوخی

در متون دینی، هم توصیه به شوخی و شوخ طبعی شده و مزاح از اخلاقیات یک مؤمن به شمار آمده است، تا دین اسلام به عنوان آیینی خشک و بی‌روح و بی‌نشاط قلمداد نشود، پیشوایان دین نیز مزاح می‌کردند و نمونه‌هایی از سیره پیامبر و امامان در این زمینه نقل شده است، هم از سوی دیگر از شوخی بر حذر داشته‌اند و آن را مذمت کرده‌اند و مزاح را میراننده دل و سبک‌کننده عقل دانسته‌اند.

ز شوخی پرهیز ای با خرد که شوخی تو را آبرو می‌برد

بی‌شک، نکوهش از مزاح و شوخی در مواردی است که به افراط برسد و غفلت بیاورد و موجب تحقیر دیگران و کشیده شدن به سوی گناه شود، نتیجه طبیعی شوخی بسیار، سبک و بی‌قدر شدن انسان و فاصله گرفتن از عقلانیت و جدیت است.

امام علی علیه السلام درباره آسیبی که شوخی به خرد می‌رساند، می‌فرماید:

«مَا مَزَحَ أَمْرٌ مَرَحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً».<sup>۲</sup>

هیچ کس مزاح و شوخی نکرد، مگر آنکه پاره‌ای از عقل خویش را از دست داد.

چون اغلب شوخی‌ها با مسخرگی و استهزاء و تحقیر همراه است، نوعی فرافکنی عقلی در چنین شوخی‌هایی نهفته است که از وقار و هیبت انسان می‌کاهد و گاهی هم موجب جری شدن طرف مقابل شده، به دشمنی کشیده می‌گردد.

مرد عاقل نرود در پی کاری که در آن هر کسی تهمت دیگر نهد اندر حق او<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (بند ۳۴)

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۰.

<sup>۳</sup>. ابن‌یمین.

## ۷. عجب و خود پسندی

خود بزرگ بینی، آفت عقل است و به انسان زیان می زند و او را از نظرها می اندازد. امام علی علیه السلام از عجب، به عنوان «حسودِ عقل» یاد می کند و همان سان که حسود، به انسان ضربه می زند، خودپسندی هم آسیب می رساند، حضرت می فرماید:

«عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ»<sup>۱</sup>.

خودپسندی آدمی، یکی از حسودانِ عقلِ اوست.

حسود، مانع رشد و پیشرفت محسود می شود. همین نقش را خود پسندی هم ایفا می کند و کسی که گرفتار عجب شود، درجا می زند و ارتقاء و پیشرفت نخواهد داشت و عقل او از افزایش فضیلت و برتری بازمی ماند.

در سخن دیگری می فرماید:

«الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup>.

خودپسندی ضدّ درستی و راستی و آفت خردها است.

امام علیه السلام در عهدنامه ای که به مالک اشتر نوشته و آیین زمامداری را در همه ابعاد به او گوشزد نموده است، با اشاره به آسیبی که غرور و خود پسندی به خرد می زند، می فرماید:

هر گاه حکومت و زمامداری تو، در تو تکبر و غرور و خودپسندی پدید آورد، به عظمت پادشاهی خدا که بالاتر از توست بنگر، چرا که توجه به قدرت برتر او غرور و سرکشی تو را پایین می آورد و تندی و تیزی تو را از بین می برد و آنچه را که از عقل تو پنهان شده، دوباره به تو بر می گرداند.<sup>۳</sup>

این نشان می دهد که غرور سلطنت و شکوه زمامداری و عجب و خودپسندی که در پی آن پدید می آید، کارکرد عقل را مختل می سازد و توجه به قدرت خدا آن را به حالت اصلی برمی گرداند و این راهی برای جلوگیری از آن آفت است.

## ۸. شرابخواری

مصرف نوشیدنی های الکلی، در کارکرد عقل انسان اختلال ایجاد می کند و شراب، عقل را از بین می برد، حتی نسل افراد الکلی نیز دچار عقب ماندگی های ذهنی می گردد.

خدای حکیم، که هر فرمانش براساس حکمت است، شراب را نیز از آن جهت حرام ساخته است تا عقل انسان سالم بماند. امام علی علیه السلام در اشاره به فلسفه تحریم شراب، می فرماید:

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۲.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۵۷.

<sup>۳</sup>. نهج البلاغه، نامه ۵۴ بند ۱۴.

« تَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ »<sup>۱</sup>

خداوند، ترک شرابخواری را برای صیانت و حفاظت از عقل، واجب ساخته است.

آسیبی که شراب به فکر و عقل وارد می کند، به خصوص در حالت مستی که شخص از خود بی خود می شود و متوجه زشتی کارهای خویش نیست، روشن تر از آن است که توضیحی بخواهد.

خرد را «می» ببندد، چشم را خواب

گنه را عذر شوید، جامه را آب<sup>۲</sup>

کدام عاقل است که با شرابخواری، با دست خود به زوال عقل خویش کمک کند و از خردورزی دور شود؟

«نکند دانا مستی، نخورد عاقل، می!»

۹. فقر و تنگدستی

دیدگاه اسلام آن است که همه از مواهب طبیعت برخوردار باشند و در جامعه، فقیری نباشد و در دولت حضرت مهدی علیه السلام نیز فقر از میان خواهد رفت. فقری که زائیده بی عدالتی حاکمان و تنبلی افراد باشد، نکوهیده است. از آثار نامطلوب فقر، آسیب پذیری دین و خرد افراد است. این نه بدان معناست که هر که فقیر است بی دین و کم خرد است، بلکه آسیب رسانی فقر را به کارکرد صحیح قوای دماغی می رساند.

حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه می فرماید:

«يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ لِلدِّينِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ»<sup>۳</sup>.

فرزندم! من از فقر نسبت به تو بیمناکم، پس از فقر به خدا پناه ببر، چرا که فقر، مایه کاهش دین و حیرت و دهشت عقل می شود.

در جای دیگر، آن حضرت فقر را مایه کند شدن زبان انسان هوشمند در مقام حجّت و دلیل می داند<sup>۴</sup> و تنگدستی در وطن را برای فرد، غربت می شمارد.<sup>۵</sup>

به هر حال، فقر سبب می شود عقل، در حالت غیرطبیعی قرار گیرد و سرگردان شود، اما تأمین زندگی و رسیدن به بی نیازی، فکر را آرام و عقل را فعال می سازد.

اینها برخی از آفت ها و آسیب هایی بود که جلوی کارکرد درست و کامل خرد را می گیرد و برای فعالیت صحیح عقل، باید آن ها را از محیط فکر و ذهن و زندگی دور ساخت، تا نور افشانی و هدایتگری عقل، با مانع مواجه نشود.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

<sup>۲</sup> امثال و حکم، دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۸.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.

<sup>۴</sup> نهج البلاغه، حکمت ۳.

<sup>۵</sup> نهج البلاغه، حکمت ۵۶.

صیانت از عقل و آسیب زدایی از حوزه تأثیر گذاری خرد، سپاسگزاری نسبت به این نعمتی است که خدای متعال ما را به آن آراسته و بر دیگر موجودات، شرافت بخشیده است.

ناسپاسی در این مورد، قدر شناسی در برابر خدای وهاب است.

اگر توفیق و حال و انگیزه شکر و سپاس هم باشد، باز به برکت همین عقل خداداد است که تشکر از صاحب نعمت را به ما می آموزد.